



حذف به خاطر حمایت



مصطفی وثوق‌کیا

روزنامه‌نگار

❗ بی‌مقدمه و فوت و وقت می‌روم سروقت سوژه‌ای که دبیر قفسه داده است. «کتاب‌سوزی» شاید عنوان غریبی باشد در این روزهایی که علم‌آموزی و مطالعه به عنوان يك ارزش فرهنگی شناخته شده است. وقتی کسی می‌گوید کتاب‌سوزی ذهن‌ها همه می‌رود به صدها سال قبل در زمان حمله مغول اما کتاب‌سوزی از آنچه که ما فکر می‌کنیم به ما نزدیک‌تر است. همین یکماه قبل بود که در جریان اعتراضات و آشوب‌های پس از گرانی بنزین، کتابخانه‌ای در شهریار با ۱۳ هزار جلد کتاب سوخت و خاکستر شد. البته درباره این مساله در صفحات دیگر قفسه خواهید خواند. من می‌خواهم برای شما يك از ماجرای تاریخی سخن بگویم که در همین ماجرای کتاب‌سوزی قرار می‌گیرد و اصلاً شاید ذکرش در این روزها مایه تعجب شما باشد.

من و شما شاید کتابی را بخوانیم و دوست نداشته باشیم یا این که کتابی را بخوانیم ولی مواضع نویسنده‌اش را دوست نداشته باشیم. احتمالاً طبیعی‌ترین حالت ممکن این است که کتاب بعدی او را نمی‌خریم یا آثارش را به کسی دیگر توصیه نکنیم. این عقلانی‌ترین و پیش‌پاافتاده‌ترین شیوه ممکن است، اما خب اگر برگردیم به يك دهه قبل احتمالاً به خاطر خواهید آورد که طیفی که خود را همیشه اهل تساهل و تسامح می‌دانستند دست به اقدامی عجیب زدند. ماجرا از این قرار بود که نویسنده‌ای مشهدی به نام فرهاد جعفری کتابی در سال ۱۳۸۶ به نام «کافه پیانو» نوشت که انتشارات چشمه هم آن را منتشر کرد. کتاب به سرعت مورد اقبال مخاطبان قرار گرفت و در مدت کوتاهی چاپ‌های متعددی را تجربه کرد. نویسنده‌اش در نشریات و روزنامه‌های روشنفکری آن دوره به شدت مورد توجه قرار گرفت. این ماجرا گذشت تا رسید به انتخابات سال ۸۸. فرهاد جعفری که تا آن زمان در زمره نویسندگان طیف روشنفکری و نزدیک به اصلاح‌طلبان تعریف شده بود ناگهان تصمیم به حمایت از نامزدی گرفت که آن روزها در میان این طیف مخالفان زیادی داشت. پیروزی احمدی‌نژاد و متعاقب آن حوادث سال ۸۸ و البته امتداد حمایت جعفری از نامزد مورد علاقه‌اش يك اتفاق شگفت‌انگیز را باعث شد. در حالی که نویسندگان مختلفی از نامزدهای مورد علاقه‌شان حمایت کرده بودند ناگهان فرهاد جعفری مغضوب واقع شد و برایش کمپین پس فرستادن کتاب کافه پیانو را راه انداختند. در فضای مجازی آن روزها که در وبلاگ خلاصه می‌شد این کمپین به شدت تبلیغ می‌شد و نویسنده‌اش مورد لعن و نفرین قرار گرفت. اتفاقی که از قضا همان موقع بازتاب زیادی یافت و این سوال مطرح شد چطور گروهی که آن روزها خود را در مقام مظلوم مقابل حکومت بازنمایی کرده بودند تاب حمایت يك نویسنده از شخص موردنظرش را ندارند و این گونه کمپین راه می‌اندازند و حتی از نشر چشمه خواستند که چاپ کتاب را متوقف کند که البته نشر چشمه به دلیل سود خوبی که از فروش کتاب می‌برد به این درخواست توجهی نکرد. اما بدانید که همان واقعه باعث شد فرهاد جعفری به صورت کلی از عرصه رسانه‌ای جریان اصلاح طلب حذف شود و دیگر هیچ کار تبلیغی هم برای کتابش انجام نشود. به همین راحتی و آسانی نویسنده‌ای فقط به دلیل يك حمایت حذف شد!

پروانه‌های آتشین

راست و دروغ‌های کتاب‌سوزی در تاریخ



به روزگار خلفای عباسی، امیر خراسان بود. روزی در نیشابور به مسند نشسته بود. شخصی کتابی آورد و به تحفه پیش او بنهاد. امیر پرسید: این چه کتاب است؟ مرد گفت: این قصه‌نامه‌ای و عذرا است و خوب حکایتی است که حکما به نام شاه انوشیروان جمع کرده‌اند. امیر فرمود: ما مردم، قرآن خوانیم و به غیر از قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمی‌خوانیم و ما را از این نوع کتاب، در کار نیست. این کتاب، تألیف مُغان (زرتشتی‌ها) است و پیش ما مردود است. پس فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند و حکم کرد که در قلمروی او به هر جا از تصانیف عجم و مغان کتابی باشد جمله را بسوزانند.»

دکتر زرین‌کوب در کتاب دو قرن سکوت، کتاب‌سوزی اعراب را به عنوان نظریه مطرح نموده، اما در کتاب کارنامه اسلام با ذکر دلایلی، آن را نفی می‌کند.

«در حقیقت، مسلمین مؤسسين واقعی کتابخانه‌های عظیم عمومی در عالم بوده‌اند و نیکوکاران نشان در تاسیس و وقف کردن کتابخانه‌های عام المنفعه مکرر با یکدیگر رقابت می‌کرده‌اند، اما این که بعضی محققان گفته‌اند کتابخانه اسکندریه را عمرو عاص به دستور عمر بن خطاب خلیفه ثانی نابود کرد، اصل روایت از عبداللطیف بغدادی و ابن القفطی ـ قرن هفتم هجری فراتر نمی‌رود و روایت آنها نیز به نقل افسانه بیشتر می‌ماند تا یک روایت تاریخی. ابن عبری هم که در مختصر الدول عربی آن را نقل می‌کند ظاهراً خودش آنقدر به صحت آن اعتماد نداشته است تا در تاریخ سریانی خویش هم آن را تکرار کند. حق آن است که قرن‌ها قبل از اسلام قسمت اعظم این کتاب‌ها از بین رفته بود و دیگر آنقدر کتاب در اسکندریه نمانده بود تا عمرو عاص به قول ابن عبری آن را بین حمام‌های شهر برای تأمین سوخت تقسیم کند!» (کارنامه اسلام) اگر در کنار این روایت‌ها، رفتار بزرگان و مفاخر اسلام را بررسی کنیم هم می‌بینیم نه تنها آنان کتاب‌سوزی را رد می‌کنند، بلکه از مظاهر فرهنگ و تمدن سایر اقوام و آداب صحیح آنها استقبال می‌کرده‌اند. تأکید پیامبر اکرم به علم‌آموزی حتی از سایر ملت‌ها و تأیید آداب و مظاهر فرهنگی صحیح مثل نوروز ایرانیان نشان می‌دهد که اسلام هرگز مؤید رفتارهای زشتی مثل کتاب‌سوزی نبوده است.

فکر نکنید کتاب‌سوزی يك کار قدیمی و به قول خودمان دُم‌ده شده و الان آدم‌ها آنقدر با فرهنگ هستند که به عقاید دیگران احترام می‌گذارند و ارزش میراث مکتوب را می‌دانند و این حرف‌ها. نه! تا همین چند سال پیش، عده‌ای شاعر و نویسنده روشنفکر نما در شب اول زمستان دور هم جمع می‌شده‌اند و کتاب‌های دینی و هر چیزی که به خیال خودشان باعث عقب‌ماندگی مردم بوده را می‌سوزانند! در این حد، غیر منطقی و جوگیر!

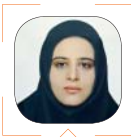
❗ حتماً این شعر زیبای قیصر امین‌پور را شنیده‌اید: «گفت: احوالت چطور است؟ / گفتمش: عالی‌ست / مثل حال گل / حال گل در چنگ چنگیز مغول!» اگر به جای گل، کلمه کتاب را در شعر قیصر بگذاریم می‌شود موضوع امروز ما؛ یعنی حال کتاب‌ها در چنگ چنگیز مغول. البته فکر نمی‌کنم چنگیزخان و

اعوان و انصارش اصلاً دستشان به کتاب‌ها رسیده باشد؛ چون بنا بر روایات تاریخی، گویا تا کتاب و کتابخانه می‌دیده‌اند جیغ می‌زدند و آتش برپا می‌کردند و کتاب‌های زبان بسته را در آتش جهل و کینه و تعصب می‌سوزانند. ماجرای کتاب‌سوزی مغول‌ها از روز هم روشن‌تر است و در تاریخ شفاهی مکرر نقل شده اما نویسندگان زمان مغول از ترس جانشان درباره این مسأله، چیزی ننوشتند؛ چون می‌دانستند اگر درباره کتاب‌سوزی، مطلبی بنویسند کتاب‌هایشان و خودشان و هفت جدّ و آبادشان سوزانده خواهند شد. به همین دلیل، نهایت تلاششان در به تصویر کشیدن ویرانی‌های مغولان این جمله عطا‌ملک جوینی نویسنده تاریخ جهانگشا. است: «آمدند و کُندند و سوختند و کُشتند و بردند و رفتند.»

گفتم که کتاب‌سوزی مغول‌ها مثل روز روشن است اما برخی منابع می‌گویند يك کتاب‌سوزی دیگر هم در ایران اتفاق افتاده که البته با شك و شبهه فراوانی نقل شده است؛ آن هم کتاب‌سوزی، پس از حمله اعراب به ایران است. ابن خلدون ـ مورخ عرب ـ درباره کتاب‌سوزی به دست اعراب می‌گوید: «وقتی سعد ابن ابی وقاص به مداین دست یافت در آنجا کتاب‌های بسیار دید. نامه به عمر بن خطاب نوشت و در باب این کتاب‌ها دستور خواست. عمر در پاسخ نوشت که آن همه را به آب افکن که اگر آنچه در این کتاب‌هاست سبب راهنمایی است خدا برای ما راهنمایی فرستاده است و اگر در آن کتاب‌ها جز مایه گمراهی نیست خداوند ما را از شرّ آنها در امان داشته است. از این سبب آن همه کتاب‌ها را در آب یا در آتش افکندند.»

همچنین ابوریحان بیرونی در کتاب آثارالباقیه عن القرون الخالیه چنین می‌نویسد: «وقتی قتیبه ابن مسلم سردار حجاج بار دوم به خوارزم رفت و آن را باز گشود هر کس را که خط خوارزمی می‌نوشت و از تاریخ و علوم و اخبار گذشته آگاهی داشت از دم تیغ بی دریغ گذراند و موبدان و هیربدان قوم را یکسره هلاک نمود و کتاب‌هاشان همه بسوزانید و تپاه کرد.»

دولتشاه سمرقندی در کتاب تذکره الشعرا به یکی از ماجراهای کتاب‌سوزی در دوره خلافت عباسیان، می‌پردازد: «عبد... بن طاهر



منصوره رضایی

دانشجوی دکتری
زبان و ادبیات فارسی



تا همین چند سال پیش، عده‌ای شاعر و نویسنده روشنفکر نما در شب اول زمستان دور هم جمع می‌شده‌اند و کتاب‌های دینی و هر چیزی که به خیال خودشان باعث عقب‌ماندگی مردم بوده را می‌سوزانند!